

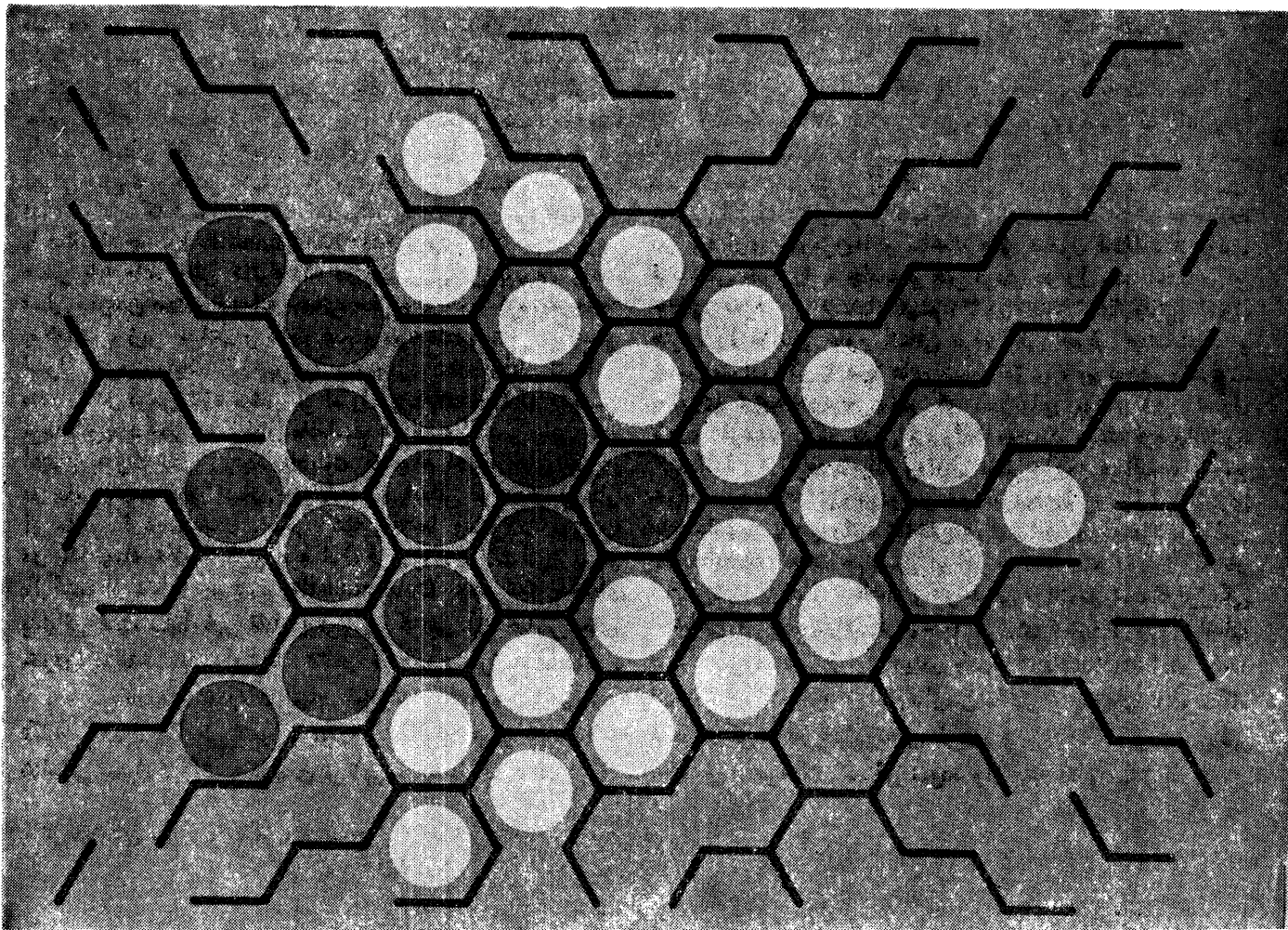
ساخت محیط :

انعکاس تحول و رنسانس قرن بیستم

(جانشینی ساخت بجای عنصر)

در نظام یابی های محیطی

دکتر اصغر طلا مینائی



شاید بتوان قرن بیستم را دوره‌ای از جهش، دگرگونی و تحول سریع و در عین حال رنسانسی در معرفت و علوم انسانی دانست. . . در این دوره از تاریخ و بخصوص در دوران اول این قرن (۱۹۱۰ - ۱۹۴۰) تحولاتی در دنیای علوم و هنرها انجام گرفته است که شاید در نوع خود از تحولات دوره رنسانس قرن ۱۵ کمتر نباشد. البته این دگرگونی‌های تازه از یکطرف جهتی نو و از طرفی برگشتی را، بطرز تفکر رنسانس قرن ۱۵ معرفی میکند این دودید تاریخ را نه صرفاً در جهتی تازه بلکه در مسیری مشابه با رنسانس قرن ۱۵ که در عین حال در نوع خود تازه و منحصر بفرد بود قرار داده، وجه تشابه این برگشت یارنسانس با قرن ۱۵ همانا تکیه منطقی انسان بر علوم عینی و تجربی، تفکر، استدلال و منطق ریاضیات جدید است که تازگی آنرا از طرف دیگر میتوان مدیون اختراعات و یافته‌های تازه و شگرف علوم و آگاهی و دسترسی همه‌جانبه انسانها با آنها و یکدیگر بعلت وجود سیستمهای وسیع کمونیکسیون جدید دانست. و اما مبداء و توسعه این تحول و رنسانس جدید را میتوان اینطور بیان کرد: انیشتن باوضع تئوری نسبیت و ثبوت قابلیت تبدیل ماده به انرژی خود اصول دست یابی به یافته‌های تازه را برای تئوری های پلانک، هایزنبرگ، . . . آماده می‌کند و بنا یافته‌های تازه و تئوریهای گوانتم فصلی جدید در دنیای فیزیک و دانش انسانی باز میشود. این جهان نو دنیایی است آزاد، که اصول فیزیک کلاسیک را که بر قوانین نیوتن و یا مکانیک جبری (Deterministic) متکی بود، دگرگون کرده عنصر پایه ماده یعنی «اتم» که در دنیای نیوتن بعنوان واحد اصلی سازمان دهنده فیزیک جهانی مطرح بود رد کرده توجه را به گوانتم، زیر گوانتم و شاید علم وجود مادی منجر میکند و اصول دترمینیستیک، (جبری) پیش‌بینی کننده رفتار اتم‌ها و ماده را در فرمی تازه مبتنی بر اصول Heisenberg که متکی بر عدم وجود جبر در رفتار ماده است عنوان میکند. و این عدم اعتماد به پیش‌بینی روابط مادیت که بعدم اعتماد های جبری در سایر پدیده های انسانی و بالاخره بی‌ایمانی در تفکر و رفتار او منجر گردیده است. اگر کلیه یافته‌ها و تحولات فوق را در یک جمله خلاصه کنیم نیمه اول قرن یا تحولات قرن بیستم بازگشت از دنیای جبری، Deterministic عنصر تک یاخته‌ای دنیایی است نسبتاً غیر قابل پیش‌بینی که در آن عناصر جای خود را به ساخت‌ها، بافت‌ها، نظامها و بالاخره حوزه‌ها داده‌اند. مقارن با تحولات دنیای فیزیک، در دنیای شیمی نیز تکیه بر اصول شناسائی اتمها، یونها و ملکولها جای خود را به شناسائی اصول ارگانیزسیونهای ترکیبی میدهند. در دنیای شیمی

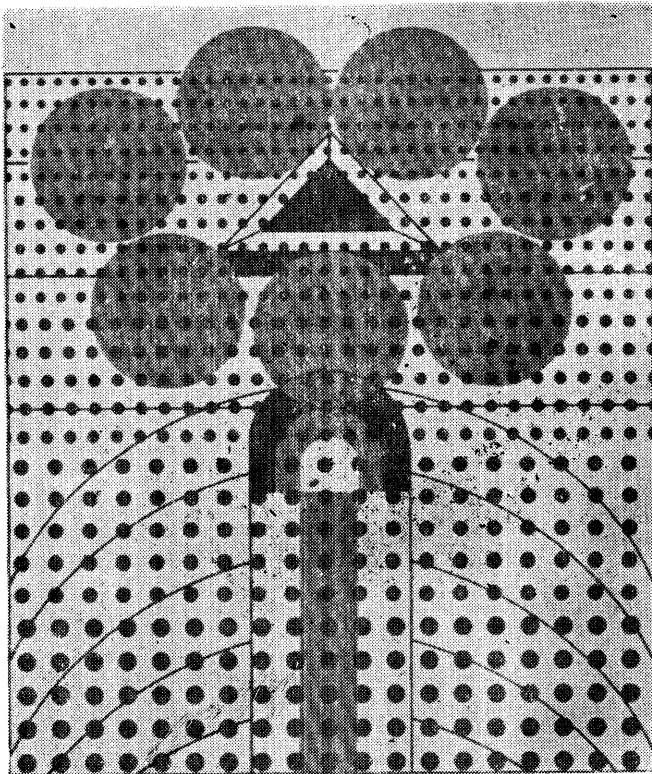
مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست

نیز عنصر کربن بعنوان عنصر غیر قابل تغییر « واحد اصلی» نقش تازه مییابد، چگونگی بافتی آن و ترکیبش با عناصر دیگر که بیان کننده ماهیت بافتی اوست مورد توجه قرار میگیرد. باین معنی که خصوصیت بافتی و ترکیبی کربن است که در حالتی آنرا بقرم ذغال ساده و گاهی بصورت الماس برنده تبدیل میکند نه مجموعه‌ای از یک عنصر تغییرناپذیر کربن. تحولات هنری نیز بموازات سایر علوم نقش تازه‌ای یافتند باین معنی که مکانی نو با دیدنی نو جایگزین مکاتب کلاسیسیم و مدرنیسم گردیدند که شروع آنرا میتوان سال ۱۹۱۴ با پیدایش کویبزم، نئو - بلاستیزنیم، کنستراکتیویزم دشیتل و غیره شناخت. و در این مکاتب است که توجه خاص به اصل جهانی و عمومی بودن پدیده های هنری جایگزین فردی بودن آنها در نقاشی های آبستره و امپرسیونیسم میگردد، مندریان و کاندیسکی و مالویچ و . . . در هنر خود از یک سو بدنبال عناصر و «رنگهای اصلی» جهانی میگرددند از طرف دیگر به ساخت بر هنر خود آنچنان توجه میکنند که بمکاتب خود عناوینی چون کنستراکتیویزم، استراکتیویزم لغت میدهند که در آن هنرمند بدنبال خلق آنچنان زیبایی است که نه فقط برای یک فرد هنرمند و یا یک دسته اهل نظر زیبا جلوه کند بلکه در پی خلق هنری است که ذاتاً و در خارج از خصوصیات ذهنی و فردی خود آنرا زیبا معرفی نماید. اصل توجه به منطق و روابط ساختی هنر و جامعه هنر دوست اصولی است انتزاعی و ابژکتیو که در آن از ریاضیات و احتمالات در برقراری هارمونیها و ساخت های معقول استفاده میشود. فرد نقش خود را به جامعه و هنر فردی در بر هنر اجتماعی و جهانی معرفی و پیشنهاد میشود. در چنین چهارچوبی اصول هنری را قوانین علوم انسانی، فیزیکی معرفی مینمایند. و بهمین منوال اگر به دنیا های پسیکولوژی، بیولوژی و اتنروپولوژی توجه شود می‌بینیم که تئوریهای یونگ (۱) اصول تئوری فروید را که متکی بر روابط محدود و بسته فردی است رد کرده انسان را بفرم دینامیک و مقابل تغییرنه‌آنکه فی‌الفسه بوده و خواهد بود بلکه آنچه میشود و خواهد شد مطرح میکند. تئوری های داروین با دو جانبه شناختن روابط انسان و محیط بر اساس Symbiosis تفاهم هم‌نشینی دو طرفه تکمیل میشود (که باز این فرضیه نیز دال بر تفاهم و دو طرفی بودن سیستم اکولوژیکی اجتماعی و خصوصیات فردیست). لوی استروس (۲) انسان شناس معزوف با برقراری دیدی جدید Structuralism در مکتب انسان شناسی موجود از نظام سازمان ساختی پدیده‌های ناخودآگاه صحبت کرده باز انگیزه‌های فردی و ناخودآگاه را در قالبی اجتماعی، فرهنگی معرفی نموده واز یک نظام مستتر در ذهن

در قالب اعداد محدود و در چهارچوب جوابهای قابل پیش‌بینی مطرح کند بلکه حوزه تصرف خود را بخارج از دیدهای جبری قابل شناخت یعنی به بینهایت‌ها میکشاند. اعداد بعنوان دانه‌های مطاق برای معرفی تصورهای ثابت و ضامت و قابل تصویر مطرح نشده با فرم تازه‌ای که بخود میگیرند عاملی برای شناسایی دیگرگونی‌های در حال تغییر و معرف «روابط بافتی آنها» میشوند. باین معنی که در بکار برد اعداد برای توجیه پدیده‌ها و چگونگی وقوع آنها در دنیای بیکران، اعداد رل مهره‌های بیان‌کننده کمیاب مطلق از رفتار و چگونگی پدیده‌ها را بازی نکرده بلکه در قالب تئوریهای جدید احتمالات به روابط کیفی آنها که همان خصوصیات ساختی و خودی و پدیدار شدن آنهاست پی میبرد. باز عبارت آخری از اعداد بعوض استفاده در شمارش گلوله‌های یک میز بیلیارد و تعیین محل مطابق قرارگیری آنها روی میز و غیره که عواملی ثابت و صامت هستند در بیان روابط دینامیک و متحرک و سازمان روابط آنها استفاده میشود بدین مفهوم که حرکت احتمالی و روابط نظام‌گیری گلوله‌ها در لحظات مختلف تحت تاثیر حرکت یک گلوله و اصابت آن به دیگری و غیره را پیش‌بینی میکند.

که به رفتار ناخودآگاه انسان در قالب فرهنگ فرم میدهد بحث مینماید. حال اگر به علم ریاضیات که فرمی انتزاعی از دانش انسانی برای بیان و توجیه پدیده‌های فوق است توجه کنیم؛ در خواهیم یافت که از کان این علم نیز در رابطه با نحوه برخورد جدید با پدیده‌های فوق بالاجبار به تبعیت از آنها و یا مستقل از آنها بخود فرم تازه‌ای میگیرد که عیناً همان اصول فوق را دنبال میکند. ریاضیات جدید، بر اساس تئوری مجموعه‌ها، هندسه غیر اقلیدسی، توپولوژی، تئوری احتمالات (۳)، آمار (۴) و غیره بوجود آمده و معرفی میگرد که اساسش باز همان درهم شکستن روابط جبری و بسته پدیده‌هاست. ریاضیات جدید (مدرن) بخود اجازه نمیدهد که تنها روابط محدود پدیده‌ها را

- 1- Carl Yung
- 2- Lovi Strauz
- 3- Probability
- 4- Statistics



در علوم انسانی و بررسی مسائل اجتماعی نیز تئوریهای مبتنی بر فردگرایی و گروه‌سنائی سیستم‌های فئودالیزم و اصول خان‌خانی مورد حمله قرار گرفته، صحبت از بافت و نظامهای اجتماعی، اقتصادی میشود، ابعاد انسانها بعنوان عناصر مطلق که فقط تحت تأثیر ژن مخصوص، فرمی خاص بخود دارند مورد سؤال قرار گرفته بعوض تاریخ (۱)، وراثت (۲) و محیط زیستی (۳) بعنوان عوامل سازنده فرد معرفی میشوند باین معنی که آن فرد نیست که در مقابل رفتار فردی - اجتماعی خود بطور مطلق مسئول قرار میگیرد بلکه فرد را علاوه بر یک عنصر مخصوص بخود و منحصر بفرد، معلولی از محیط اجتماعی، اقتصادی، فیزیکی، فرهنگی او میدانند. بنابراین، بعوض توجه بر فردها و هدایت یا سرزنش آنها از فرم‌گیری و رفتار آنها سعی میشود علاوه بر توجه فردی به محیط زیستی آنها بیافت اجتماعی اقتصادی، فیزیکی حوزه رشد و نمو و فرم‌گیری آنها توجه گردد. سرزنش فردها برای اعمال و رفتار آنها فقط در رابطه با حوزه تربیتی آنها مقدور میگردد.، تعلیم و تربیت و پیشبرد دانش و معرفت آنها علاوه بر خصوصیات ژنی در رابطه با چگونگی و نوع محیط تعلیم و تربیتی آنها مطرح میگردد. رفتار «انسانی» «غیر انسانی» قابل قبول آنها در رابطه با موقعیت اجتماعی، اقتصادی و محیط فیزیکی زیستی آنها نمودار میگردد.

در رابطه با آنچه گفته شد اجازه دهید در مورد فرمهای نشان دارو مارک دار سیاسی از نظام روابط انسانی که در مواردی مفهوم اصلی خود را از دست داده‌اند در قالبی علمی صحبت کرده و جهتی را که جهش قرن بیستم با تحولات کلیه علوم و حرف انسانی در شناخت انسان و محیطش مطرح میسازد آشکار سازیم در اینصورت است که بر اساس آن شناسائی فرم‌گیری مسکن و یا مسکن کالبدی آنقدرها هم مشکل نخواهد بود.

اگر در رنسانس قرن ۱۵ توجه باعداد مطلق بعنوان بیانی از روابط مطلق طبیعت صورت گرفت و با شناخت پرسپیکتو برای اولین بار، رابطه منحصر بفرد افراد در یک حالت منحصر بفرد از محیط مطرح میشود، در رنسانس این قرن آن توجه مخصوص بعناصر و یا یاخته‌ها جای خود را به محیط و روابط بافتی آن عنصر میدهند. باین معنی که در رنسانس جدید با پیروی از اصول فیزیک نو قبل از هر چیز وجود و یا عدم وجود، چگونگی شناخت، ماهیت، و بالاخره کیفیت عنصر کوانتومی بشری مورد سؤال و بررسی قرار میگیرد. سپس بعد از قبول تغییر پذیری و ترانسفورماسیون فرمی آن که وابستگی و غیر قابل تحلیل بودن آن را در خارج از حوزه فرم‌گیری

مطرح میکند به‌شناسائی محیط و حوزه‌های فعالیت آن مبادرت میشود.

اگر رنسانس قرن ۱۵ را که به عصر هیومنیزم (۴) معروف گردیده با رنسانس قرن ۲۰ مقایسه کنیم بان لقبی جز هیومنیزم فردی نخواهیم داد. آنوقت است که برای این رنسانس میتوان لغت، هیومنیزم اجتماعی (۵) را که معرف نظام روابط کلیه انسانها است بکار برد.

در اینجا است که لازم میدانم در رابطه با صحبت چند دقیقه قبل خود از تعاریف و مارکهای داده شده بفرمهای اجتماعی، اقتصادی سوء تفاهمات لفظی کاذب موجود را توجیه نمایم. اگر عده‌ای فقط وقتی صحبت از سوسیالیزم میشود بیاد یک سیستم اجتماعی، اقتصادی که در آن عناصر سیستم بفرم مساوی و کاملاً منتوتون و یکنواخت که تفاوتی بین عناصر و موقعیت قرار-گیری آنها در سیستم است میافتند باید بگوئیم تعبیر کلیه مکاتبی که بذکر آنها اشاره رفت و بالنتیجه رنسانس جدید (قرن بیستم) از سازمان اجتماعی، اقتصادی باین فرم است که: قبول وجود یک سیستم تسلسلی و سلسله‌مراتبی در سازمان روابط انسانها را معرفی و تأیید مینماید. هیومنیزم اجتماعی که بر خلاف تصور گروه نامبرده در آن از یکطرف بیافت و نظام روابط عناصر و از طرفی به ماهیت وجودی هر عنصر باید تکیه شود باین معنی که در آن نه کل سیستم در مقابل اعضاء آن (فردها) نفی گردیده و نه بالعکس باین معنی که روابط اجزاء در رابطه با موقعیت مخصوصی که هر جزء در رابطه با استعداد خود میتواند در بافت کلی برگزیند تعادل سیستم و روابط اعضاء را بفرم صحیح خود مطرح میسازد. عبارت دیگر هدف از یک تعادل اجتماعی، اقتصادی در یک سیستم روابط انسانی تساوی عناصر سازنده سیستم بفرم مشابه یکدیگر نیست بلکه چون نقش منحصر بفرد هر فرد در اجرای فونکسیون مربوط به موقعیت خاص او در سیستم مطرح میشود لذا تساوی در برقراری امکانات مساوی برای عناصر مختلف است که بآنها اجازه انتخاب موقعیت متناسب در رابطه با استعداد و خواسته‌های خود را میدهد. در چنین سیستمی میتوان گفت که نه فرد در مقابل اجتماع و نه

- 1_ History
- 1_ Heredity
- 3_ Environment
- 4_ Humanism
- 5_ Social Humanism

اجتماع در مقابل نفی شده‌اند. این درست همان تعبیری است که از فیزیک قرن بیستم میتوان کرد. در مقابل فیزیک نیوتن که اتم‌ها و یا اجزاء (مقیاس انسانی) سازنده طبیعت بصورت غیر قابل تغییر و ثابت و یکنواخت فرض شده و سیستم متشکل از جمع آنها بود که طبیعت را میساخت، در فیزیک قرن بیستم علاوه بر آنکه اتم عنصر سابق را دنیای ناشناخته‌ای میداند که ساخت راز وجودش را مشخص مینماید، بافت متشکل از ترکیب (نه مجموع) نظام این عناصر خود ناشناخته با خصوصیات و اصول خاصی مربوط است که سازمان نظام بخش جهانی را معرفی میکند. البته در چنین سازمانی جمع کل اجزاء چیزی متفاوت از مجموع اجزاء و اصول و قوانین نظام بخش هر سطح چیزی جز قوانین سطوح دیگر است. جزء در موقعیت و کیفیت خاص و منحصر بفرد خود در سازمان روابط کلی همان اهمیت کل در مقابل جزء را خواهد داشت.

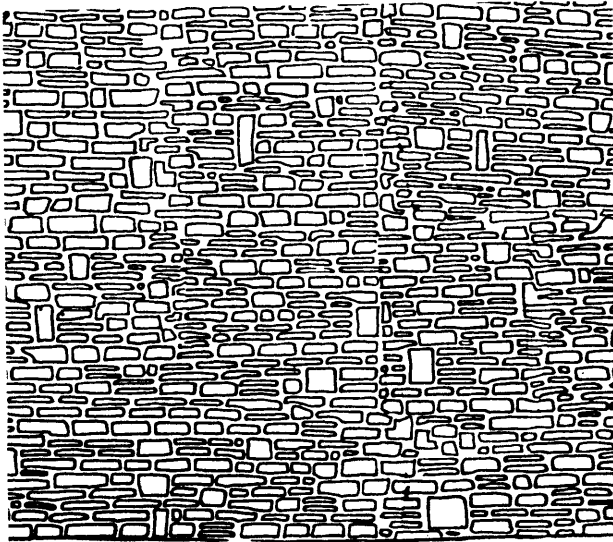
در رابطه با آنچه گفته شد شناخت اصول و قوانین بنیادی چنین سیستمی است که اهمیت وجودی و تغییر و تحولات سیستم اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی را روشن میسازد. آنگاه شناخت فرم‌گیری مسکن که منعکس کننده جایگیری مکانی انسانها براساس روابط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی آنها است چیزی جز شناخت همین روابط اجتماعی، اقتصادی مفروض نیست.

اجازه دهید پس از بحث مختصری از خصوصیات و کیفیات فرم‌گیری سیستم‌های فوق در پایان مقاله بذکر اصولی چند از نظام فوق پرداخته شود.

حال که بطور کلی از چگونگی فلسفه فکر انسان قرن خود در رابطه با سایر انسانها و یا محیط صحبت شد، چگونگی فرم‌گیری و نظام جایگزینی آنها میتوان در دو روند از بافتهای قائم و افقی زیر خلاصه نمود.

۱- روند شکل‌گیری بافت افقی که از تصرف فضاهای حیاتی بفرم‌های مناطق کلان، محدوده‌های ممالک، ذره منطقه‌ها، مراکز شهری و روستائی، ناحیه‌ها، محله‌ها، کوچه بازار و بالاخره عناصر مسکونی صحبت میکند.

۲- روند شکل‌گیری بافت قائم ارگانهای جمعیتی متکی بر اساس اصل هم زیستی و تعاون Symbiosis بفرمهای سازمانهای ایدئولوژیکی خاص سیاسی، حکومتها، جوامع شهری و روستائی، طبقات اجتماعی، فرهنگی شهری، محله‌های هموزن فرهنگی، اقتصادی و بالاخره خانواده‌ها شکل می‌پذیرد. باین معنی که هر فرد در هر آن تحت تأثیر دو نیروی:



۱- نیروی قائم یا نیروی معرف موقعیت اجتماعی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی که تحت تأثیر آن محل او در حوزه نظام با نظام تسلسلی اجتماعی، اقتصادی مشخص میشود.

۲- نیروی افقی یا شرایط مکانی، فیزیکی که تحت تأثیر آن موقعیت مکانی او در فضا و در رابطه با چگونگی جایگزینی بافت قبلی مشخص میشود. در هر صورت برای توجیه و توصیف هر يك از مراکز حوزه‌های جمعیتی جغرافیادانها از یکطرف، علمای علوم اجتماعی از طرف دیگر و بالاخره پسیکولوژیست‌ها و اتروپولوژیست‌ها از طرف دیگر هر يك این پدیده و حوزه عمل و چگونگی عمل کرد آنرا بطریقی که بیشتر متکی بر اصول مکتب علمی مربوط بخود باشد توجیه و توصیف میکنند. البته جامعیت این روابط در فرم ناگسستگی، «بافتی» و پیوسته است که میتواند چگونگی يك مرکز سکونت را معرفی نماید، چون وحدت جامعیت آن نمیتواند در مجموعی از کلیه عناصر سازنده آن خلاصه گردد. اگر این جامعیت بخواهد در مجموعه‌ای از ناحیه‌های فیزیکی و جغرافیائی بثنهائی خلاصه و تعریف شود بر عامل انسانی و روابط آنها خط بطلان کشیده شده برعکس اگر بخواهد فقط بر روابط اجتماعی متکی گردد فاقد تأثیرات و خصوصیات فیزیکی و جغرافیائی خواهد بود. نتیجتاً میتوان روابط فوق را در دو نکته زیر خلاصه نموده، يك حوزه جمعیتی را با این دو کارا کتر مشخص و معرفی نمود.

۱- ناحیه با خصوصیات فیزیکی مربوط به کیفیات اجتماعی مخصوص مردمش.

۲- حوزه عمل يك گروه - بطوریکه اعضاء آن را يك عامل اجتماعی در رابطه با آن محل و در رابطه با هم قرار میدهد. در هر صورت هم‌آهنگی و وحدت عوامل فیزیکی و غیر فیزیکی است که در سازندگی گروه‌های جمعیتی در مراکز جمعیت نقش اساسی را بعهد دارد. و معمولاً تقسیم بندی‌های فیزیکی و غیر فیزیکی نمیتوانند مجزا از همدیگر مطرح شوند بلکه واحدهای فیزیکی از یکطرف و دسته‌هایی از مردم که در سکونت يك ناحیه فیزیکی شریک هستند از طرف دیگر علل فرم‌گیری و فونکسیون يك مجموعه را مشخص میکنند و بالاخره اصول تعاون سکنی گزینی‌های جمعی را مطرح میسازد. مطالعات مربوط به سازمان روابط اجتماعی، اقتصادی مراکز جمعیتی (شهرها و دهات) مشخص وجود بافتهائی است که چگونگی نظام ساختی آنها معرف همان روابط اجتماعی، اقتصادی آن جامعه است بدون شك پی بردن به اصول نظام دهنده این ساختها و چگونگی ارگانیزم این روابط است که در رابطه با کیفیات

مرکز هماهنگی مطالعات محیط زیست

فیزیکی جغرافیائی محیطی نظام سکنی گزینی و بالاخره مسکن را مشخص میکند. برای اینکه از این ساخت‌های زیر بنائی شکل دهنده بصورت مشخص تر اسم برده باشیم از مطالعات بوتکا^۱ از مراکزی با جمعیت ۷۰۰۰ نفر نام برده عواملی را که بعنوان ارکان سازنده آن مجموعه معرفی نموده‌است بشکل زیر نام میبریم:

۱- سنت ۲- خصوصیات پسیکولوژی فرد ۳- تعلیم و تربیت ۴- سن ۵- مسکن ۶- تعداد سالهای سکونت در محل مشخص (چه منزل و چه مرکز جمعیت) ۷- درآمد سرانه ۸- موقعیت محل (فاصله آن از مرکز شهر) ۹- تعداد طبقات و اطاقهای منزل ۱۰- کیفیت محیط ۱۱- تحرك و وسیله تحرك ۱۲- ساخت زیربنائی ۱۳- تراکم ۱۴- بافت فرهنگی ۱۵- تعداد اقوام ۱۶- تعداد دوستان ۱۷- تعداد آشنایان.

بعبارت دیگر گروه مطالعه کننده فوق معتقد است که سیستم معرف روابط اجتماعی دريك مرکز سکونت به درجه اهمیت و بستگی و کنش و واکنش يك عنصر با دیگر عناصر و با مجموعه این سیستم در آن چگونگی عوامل فوق بستگی دارد. و یا میتوان گفت که در هر اجتماعی مردم در رابطه با تارو پود فوق موقعیت (زمانی و مکانی) خود را در سیستم آنطور انتخاب میکنند که با صرف حداقل انرژی بتوانند در حداکثر تماس با عناصر مورد نظر خود در سیستم قرار گیرند. حال اگر از محله بعنوان يك عامل اتنگره و نه جدا و واحد واحدی و یا یکی از سطوح تسلسلی، از يك سازمان شهری نام ببریم «محله» عبارت خواهد بود از حوزه عمل يك گروه از ساکنین شهری که تحت تأثیر عاملی وابستگی مخصوصی یافته است.

جامعه شناسان و طرح ریزان شهری برای شناسائی و چگونگی خوبی و بدی عملکرد در برآوردن احتیاجات و در ارتباط قرار دادن عناصر يك حوزه جمعیتی بایکدیگر در این حوزه عمل هنوز معیار عینی و کمی معینی جهت اندازه گیری ابعاد فیزیکی و غیر فیزیکی آن در دست ندارد. این شناسائی میتواند با شناخت عناصر قابل لمس فیزیکی و غیر قابل لمس معنوی چون عناصر فوق الذکر همراه باشد. مطالعات نشان داده است که مثلاً تعداد تماسهای اجتماعی در يك مرکز جمعیت تابعی است از درآمد سرانه هر فرد. مثلاً يك فرد نسبتاً فقیر مجبور است تماس خود را با فامیل خود حفظ نموده تا بتواند بدینوسیله احتیاج مبرم انسانی خود به دوست و آشنا را که برایش مقدور نیست تامین نماید چون فقر اقتصادی باو امکان داشتن رفقای زیاد و مخصوصاً پذیرائی از دوستان و بخصوص دوستان در رده بالاتر اقتصادی را نمیدهد.

بنابراین بافت‌های مسکونی معرف این چنین حوزه‌های اجتماعی-اقتصادی بطور قطع منعکس کننده حتی روابطی باشند Lee پسیکولوژیست معروف عوامل فوق را در یک ایده پسیکولوژیکی خلاصه نموده تصویر حاصل از تصویر دو عامل فیزیکی و اجتماعی را پایه و اساس مطالعه خود در شناسائی یک حوزه مسکونی از یک مرکز سکونت داشته معتقد است که تصویر فوق در هر فرد تابعی از فونکسیونهای فیزیکی و خصوصیات پسیکولوژیکی آن فرد در آن اجتماع است.

Lee سازمان عوامل سازنده یک گروه در یک مرکز شهری را از دید پسیکولوژیکی مورد نظر قرار داده و ایده‌های اجتماعی و فیزیکی فوق را رد کرده میگوید - دیده‌های سنتی « محلّه » بمثابة یک محدوده فیزیکی با حدود معین و مشخص یا بمثابة حوزه کشش و واکنش اجتماعی یک گروه هر دو ناقص و غیر قابل قبولند بعوض او مطالعات خود را شاهد گرفته میگوید: تصویر، نظام کشش و واکنش انسانها در رابطه با محیط فیزیکی و اجتماعی خود تابع محل سکنی آنها بوده از محلی به محل دیگر تغییر میکند: برداشت و اعمال هر فرد اگر چه تاحدی استاندارد و قانونی را دنبال میکند ولی منحصر بفرد بوده از فردی بفرد دیگر تغییر میکند. برخورد، کشش و واکنش هر فرد در اجتماع و مکان در یک مرکز سکونت متکی است بر اصل روند جدائی نظامی از وحدت سازمان فضائی و اجتماعی. در هر صورت پدیده فوق را خوب میتوان در یک زندگی بافتی تشبیه نموده در چهار چوب اصول آن توجیه نمود. چه همانطور که در تعریف دکترین قرن بیستم بیان نمودیم، اگر یک بافت اجتماعی را در فضا زندگی خلاصه کنیم که اجتماعی را در بردارد نتیجتاً تجربه و تصور هر عنصر (فرد) در این سیستم بافتی از خصوصیات فضائی - اجتماعی مربوط و مخصوص بان عنصر و چگونگی بافت موقعیت روابط آن عنصر در سیستم خواهد بود. عبارت دیگر کیفیت این رابطه مستقیماً و فقط منوط و مربوط بخصوصیات منحصر بفرد افراد و روابط مکانی اجتماعی آن عنصر (فرد) خواهد بود، فرض آنکه پدیده فوق را به پیروی از تئوری Bott بصورت شبکه‌ای (۱) از روابط تشبیه کنیم و نه یک سیستم بافتی و حوزه‌ای ضعف چنین فرضی در آن خواهد بود که فقط به چهار چوب وجودی عناصر (افراد) توجه کرده‌ایم و نه بر روابط مکانی این عناصر در رابطه با خصوصیات مختلف موقعیت مکانی و فیزیکی عناصر. عبارت دیگر فرضیه

شبکه به چگونگی کیفیت فاصله و عنصر کاری ندارد بلکه فقط به فاصله و عنصر بستگی دارد. باز عبارت آخری نقص فرضیه شبکه‌ای در آن است که فقط توجیه میکند که با چه عاملی مرتبط است ولی برای آن اهمیت ندارد که چطور و از چه مسیری (محیط فیزیکی) و بجه وسیله این ارتباط حاصل میگردد در صورتیکه در تئوری سیستم بافتی و حوزه‌ای موقعیت مکانی هر عنصر خود در چگونگی اصل آن عنصر موثر است.

بالاخره Lee صریحاً ایده « گروه‌های اجتماعی » را در سازمان روابط یک اجتماع را رد کرده و میگوید خطر قبول اینکه یک سازمان اجتماعی از یک دسته گروه‌های مشخصی تشکیل شده و نه از سازمان کلیه روابط فرد فرد آن بایکدیگر در آنست که با قبول چنین فرضی دینامیک و سیالیت عظیم اجتماعی را به طرز غیر قابل ملاحظه‌ای تقلیل داده‌ایم، عبارت دیگر همانند آنست که روند « قدم زدن » را به « قدم‌ها » و یا « صحبت کردن » را به « صحبت‌ها » تبدیل کرده‌ایم. خیلی فرق است میان « مجموعه‌ای از عناصر »، و سیستم بافتی حوزه‌ای از عناصر و یا « گروه‌هایی از مردم » و « روند تسلسلی و متشکل گروه گرائی مردم ». وقتی توجه به قسمتی از مجموعه‌ای از عناصر میکنیم به تار و پود روابط و یا موقعیت مکانی عناصر در این روابط توجهی نداشته‌ایم در صورتیکه وقتی درباره بافت و یا حوزه‌ای از عناصر صحبت میشود مخصوصاً باین خصوصیات توجه خاصی میشود و یا وقتی صحبت از « گروه‌هایی از مردم » میشود توجه‌روی اصل جدائی دسته‌هایی از مردم است در صورتیکه روند تسلسلی باصل و چگونگی این گرایش توجه میشود عبارت دیگر هر عضو سازنده یک گروه قبل از اینکه یک عضو بلافصل یک گروه باشد باکارا کتر و خصوصیات منحصر بفرد مشخص شخصیت مخصوص بخود بوده و بعد عضوی از آن گروه خواهد بود. تصور هر فرد از محیط منحصر بفرد بوده ولی در عین حال تحت تاثیر قوانینی تابع فرم فیزیکی روابط اجتماعی، اقتصادی حوزه است. مطالعه، بررسی و شناسائی تصاویر فردی منجر به شناسائی راه و روشی جهت پیش‌بینی چگونگی خصوصیات و رفتار گروه‌های اجتماعی در یک محیط فیزیکی شناخته شده میشود. بنابراین شناسائی خصوصیات و روابط کلیه عناصر سازنده یک اجتماع است که میتواند در طرح ریزی و پیشنهاد راه حل برای آینده کمک نموده و باعث جلوگیری از تحصیل طرح‌های ایسده‌آل و خیالی گردد. در هر صورت کلیه شواهد فوق دال بر آنست که برنامه ریزی باید در راه بوجود آوردن یک محیط همگن و ناهمگن فیزیکی اجتماعی که کلیه احتیاجات مردم را در مقیاس‌های مختلف جوابگو باشد هدایت گردد از یکطرف

